

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

مقداري از فرمایشات مرحوم آقاي خوئي(ره) را در بحث ديروز عرض كرديم كه نظرشان اين است كه بنا بر مبناي طريقت در اصول و اماراتي كه جاري مي شود، بايد قائل به عدم اجزاء شويم.

همچنين عرض كرديم كه ايشان براي محل نزاع چند مطلب را ذكر کرده و محل نزاع را روشن کرده اند. يك نکته اي راجع به محل نزاع در بحث امارات هست كه اين را هم عرض كنيم و بعد بحث را دنبال كنيم.

نظر عده اي در مقابل نظر آقاي خويي(ره) در باب محل نزاع در اجزاء در احكام ظاهري

در محل نزاع در اجزاء، در صورتي كه نسبت به اماره اي كشف خلاف شود، بعضي گفته اند كه: كشف خلاف منحصر به جايي است كه يك علم وجداني بر خلاف حاصل شود، يعني اول بر طبق حجت معتبري عمل كرديم و بعد از راه يك علم وجداني كشف خلاف شد، حال بحث مي كنيم كه عملي كه قبلاً انجام داديم آيا مجزي هست يا مجزي نيست؟

علت اين مطلب اين است كه وقتي علم وجداني به خلاف پيدا مي كنيد، يعني علم پيدا مي كنيد كه اماره و آن دليل قبلي بر خلاف واقع بوده است، لذا بحث مي كنيد كه عملي كه بر طبق دليل و اماره قبلي انجام داديد، و موافق با واقع نبوده، آيا مجزي از واقع هست يا نه؟

اصلاً گفته اند كه نزاع در اجزاء در باب احكام ظاهريه در جايي است كه بعداً با يك علم وجداني براي ما كشف خلاف شود، اما اگر با يك اماره لاحق كشف خلاف شود، اين از محل نزاع در باب اجزاء خارج است كه اين نظريه تقريباً درست عكس آن چيزي است كه از مرحوم آقاي خوئي(ره) نقل كرديم.

مرحوم آقاي خوئي(ره) فرموده اند: در باب اجزاء، در صورتي كه با علم وجداني كشف خلاف شود، هيچ خلافي در عدم اجزاء نيست و گويا خواسته اند بفرمايند: حال كه در عدم اجزاء نزاعي نيست، نتيجه مي گيريم كه در جايي كه كشف خلاف با يك علم وجداني بوده، اين از محل نزاع در باب اجزاء خارج است، در حالي كه قاعده در اينجا مي گويد: تنها همين داخل در محل نزاع است.

در جايي كه قبلاً بر طبق دليلي عمل كرديد و بعد با يك علم وجداني كشف خلاف شده، اين داخل در محل نزاع است، مثلاً مجتهد قبلاً فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است، حال بعد از مدتي علم پيدا کرده ايد به اينكه نماز جمعه واجب نيست و اين علم

معنايش اين است كه يقين داريد كه عمل سابق را بر طبق واقع انجام نشده و بر خلاف واقع بوده است. لذا از اجزاء بحث كرده و مي‌گوئيم: واقع وجوب نماز ظهر است، قبلاً كه اين مجتهد فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است و اين مكلف نماز جمعه خوانده، مي‌خواهيم ببينيم كه اين نماز جمعه آيا مجزي از واقع هست يا نه؟

اما در جايي كه كشف خلاف از راه علم وجداني نباشد، بلكه كشف خلاف از راه يك اماره لاحقه و ضمنيّه ديگر باشد، مرحوم آقاي خوئي (ره) فرموده‌اند: همين داخل در محل نزاع است. اصلاً از عبارات ايشان استفاده مي‌شود كه آنچه كه داخل در محل نزاع است، فقط همين است و در باب احكام ظاهريه، اگر مجتهد بر طبق اماره‌اي فتوايي داد كه مثلاً سوره شرطيت براي نماز ندارد، بعد اماره ديگري بر شرطيت پيدا كرد، مي‌خواهيم ببينيم كه الان كه اماره لاحقه آمده، آيا عملي كه بر طبق اماره سابقه انجام داده صحيح و مجزي است يا نه؟

اما اين قائل در اينجا مي‌گويد: وقتي اماره بر خلاف قائم شد، در اينجا اصلاً بحث از اجزاء مطرح نيست و اين را بايد از دايره نزاع در بحث اجزاء خارج كنيم، فقط نزاع در باب اجزاء منحصر است به موردتي كه كشف خلاف از راه و طريق مفيد علم باشد كه درست عكس بيان مرحوم آقاي خوئي (ره) است.

اين قائل مي‌گويد: در جايي كه مجتهد اماره‌اي داشته و بر طبق آن فتوا داده كه نماز جمعه واجب است و بعد از مدتي اماره ديگري پيدا كرد بر اينكه نماز ظهر واجب است و نماز جمعه واجب نيست، اين اماره بعدي، نفي حجيت اماره قبلي در ظرف خودش را نمي‌كند.

اما در جايي كه كشف خلاف از راه علم باشد، مثلاً مجتهد فتوا داده به اينكه نماز جمعه واجب است، بعد علم پيدا كرد به اينكه نماز ظهر واجب است، لازمه‌اش اين است كه علم پيدا كرده به اينكه آن اماره قبلي حتي در ظرف خودش هم حجت و مطابق با واقع نبوده است.

به عبارت ديگر اين قائل مي‌گويد كه: در جايي كه يك اماره سابقه و يك اماره لاحقه بوده، اصلاً كشف خلاف معنا ندارد، اما در جايي كه بعداً از راه علم واقع را متوجه مي‌شود، كشف خلاف معنا دارد و در جايي كه كشف خلاف معنا دارد، بايد بحث كنيم كه آيا اجزاء در كار است يا نه؟

(سؤال و پاسخ استاد محترم) قائل مي‌گويد: در جايي كه با علم وجداني علم پيدا مي‌كند كه اماره قبلي بر خلاف واقع بوده، پس اين عمل را بر خلاف واقع انجام داده است، لذا بايد بحث كنيم كه آيا اين عملي كه در آن زمان بر خلاف واقع انجام شده مجزي هست يا نه؟ قائل مي‌گويد كه: معنای اجزاء اين است كه بعداً روشن شود كه واقع چيز ديگري بود و قبلاً طبق دليل و حجتی مي‌گوئيم كه: بايد عمل را اين گونه انجام داد، حالا مي‌خواهيم ببينيم كه آيا اين از واقعي كه بعداً براي معلوم مي‌شود كه چيز ديگري بوده مجزي هست يا مجزي نيست؟

نظر استاد محترم در محل نزاع در باب اجزاء در احكام ظاهري

ملاحظه بفرماييد كه دو نظريه مهم و در مقابل يكدیگر در محل نزاع در باب احكام ظاهريه وجود دارد؛ يك نظريه اين است كه نزاع در اجزاء و عدم اجزاء در احكام ظاهريه در جايي است كه آن كاشف خلاف علم نباشد و اگر كاشف خلاف علم باشد، إجماع بر عدم اجزاء وجود دارد، كما اينكه مرحوم آقاي خوئي (ره) بيان كرده‌اند و نظريه دوم هم اين است كه نزاع در اجزاء و عدم اجزاء در احكام ظاهريه در جايي است كه آنچه كه مي‌خواهد كشف خلاف كند، فقط و فقط علم باشد، اما در جايي كه آنچه كه بعداً براي مجتهد حاصل مي‌شود، يك اماره‌ي ديگر هست، اما علم وجداني نيست، اين از محل نزاع خارج است.

حال در جایی که مسئله اماره در کار باشد و عمل ما بر طبق اماره‌ای انجام شده باشد، در همین جا محل نزاع بین کلمات روشن نیست که اگر مجتهدی بر طبق اماره‌ای عمل کرد و بعد کشف خلاف شد و نزاع در اجزاء و عدم اجزاء می‌کنیم، اما کشف خلاف باید در چه چیزی باشد؟

به نظر می‌رسد که در اینجا در محل نزاع فرقی نمی‌کند که آنچه به وسیله آن کشف خلاف می‌شود، علم باشد یا یک اماره‌ی دیگر باشد. برای اینکه همان طور که از اول بحث اجزاء عرض کردیم، اجزاء به معنای کفایت است، کفایت معنایش این است که اگر بعداً روشن شد که واقع چیز دیگری هست و عملمان را بر خلاف آن واقع انجام دادیم، آیا این عملی که بر خلاف واقع و بر طبق یک اماره انجام شده است، مجزی است یا نه؟

مثلاً مجتهد تا به حال بر طبق اماره فتوا داده به اینکه سوره جزء نماز نیست، خودش و مقلدینش 10 سال هم نماز بدون سوره خواندند، بعد دلیل پیدا می‌کنند بر اینکه سوره جزئیت برای نماز دارد، در اینجا باید هر دو صورت را بررسی کنیم، اگر علم پیدا کرد به اینکه سوره جزء نماز است، واقع به حسب علم این شخص برایش منکشف است، یعنی این شخص می‌گوید: واقع برای من صد در صد روشن است که سوره جزئیت برای نماز دارد.

همچنین قبول داریم که لازمه این علم این است که آن اماره‌ی سابقه که می‌گوید: سوره جزئیت برای نماز ندارد، بر خلاف واقع بوده است.

لکن چرا نزاع در اینجا قابلیت جریان نداشته باشد؟ قبلاً این شخص وظیفه ظاهریه فعلیه خودش را انجام داده و می‌خواهیم ببینیم که این وظیفه ظاهری که مطابق با واقع نبوده است، آیا کافی از واقع هست یا نه؟ آن نماز بدون سوره‌ای که خوانده، آیا جای نماز با سوره را می‌گیرد یا نه؟

نقد و بررسی فرمایش آقای خوئی(ره)

به عبارت دیگر درست است که در اینجا و در فرمایش آقای خوئی(ره) هم هست که اجماع بر عدم اجزاء داریم، اما این اجماع دلیل بر این نیست که از محل نزاع خارج شود؟ اگر کسی در این اجماع مناقشه کرده و گفت: این اجماع را قبول نداریم، چون تا قبل از زمان شیخ طوسی(ره) همه علماء اجماع بر اجزاء داشتند و بعد از شیخ(ره) هم اختلاف نظر دارند، حال آیا این مورد قابلیت جریان نزاع را ندارد؟ روشن است که قابلیت دارد، یعنی واقعاً فرض بارز نزاع این است و آنچه نزاع به روشنی در آن جریان دارد همین است.

مثلاً مجتهد بر طبق یک خبر و اماره‌ای فتوا داده به اینکه سوره جزء نماز نیست، بعد علم پیدا کرد به اینکه سوره جزء نماز است، حال این نمازهای قبلی که بدون سوره خوانده، آیا از نظر قاعده مفید اجزاء هست یا نیست؟ حال آقای خوئی(ره) فرموده: اجماع داریم، از آن طرف بعداً عرض می‌کنیم که قائلین به اجزاء هم، چون عدم اجزاء موجب عذر و حرج است، اصلاً به طور کلی عدم اجزاء را منکر شده‌اند.

پس در این مورد، بر خلاف آنچه که از فرمایشات مرحوم آقای خوئی(ره) استفاده می‌شود که این مورد خارج از محل نزاع است، در جایی که از راه علم وجدانی هم برای ما کشف خلاف شود، قطعاً داخل در محل نزاع است.

اما در جایی که مثلاً اماره‌ای داشتیم بر اینکه سوره جزء نماز نیست، حال اماره پیدا کردیم بر اینکه سوره جزئیت برای نماز دارد، آیا این از محل نزاع خارج است یا نه؟ قائلی که امروز قولش را نقل کردیم می‌گوید: در اینجا کشف خلاف معنا ندارد، چون احتمال این هست که اماره سابق بر وفق واقع باشد و ممکن است که این اماره لاحق بر خلاف واقع باشد، اصلاً اماره لاحق روشن نمی‌کند که اماره سابق بر خلاف واقع بوده است، لذا اگر کشف خلاف نشد، نتیجه می‌گیریم که قابلیت بحث اجزاء و نزاع در اجزاء در اینجا نیست.

اما یک بیانی را عرض می‌کنیم بر اینکه در همین جا هم نزاع جریان دارد، در اینجا می‌خواهیم بگوییم که: درست است که این اماره لاحق سبب نمی‌شود که علم پیدا کنیم که اماره سابق بر خلاف واقع است، اما این اماره لاحق برای ما حجت فعلی است، یعنی آنچه که برای ما حجت فعلیه دارد، اماره لاحق است و دیگر اماره سابق حجت ندارد.

اگر از اول ما بودیم و این اماره لاحق و اماره سابق در کار نبود، معنای اماره لاحق این است که هر عملی بر خلاف این اماره لاحق انجام گیرد، برخلاف وظیفه و تکلیف انجام شده و الآن مکلفیم که بر طبق این اماره عمل کنیم، لذا می‌گوییم: حال که یک اماره سابق داشتیم و بعد اماره لاحق آمد، قبول داریم که از نظر مطابقت و عدم مطابقت با واقع، هر دو مساوی هستند و قبول داریم که اماره لاحق نمی‌تواند نفی حجت اماره سابق در زمان خودش را بکند، اما نزاع در اجزاء این است که حال که بر طبق اماره سابق، وظیفه فعلیه ظاهریه خود را در آن زمان انجام دادیم، اماره لاحق می‌گوید: وظایف چیز دیگری بوده و نمی‌گوید که: از حالا به بعد وظایف چیز دیگری است، بلکه می‌گوید: از اول وظایف چیز دیگری بوده است. لذا کاری به واقع نداریم، بلکه کار به وظیفه داریم.

اماره لاحق می‌گوید: از اول وظایف این بوده است که بر طبق من عمل کنی و اماره سابق وظیفه فعلیه آن موقع را مشخص کرده است، حال آن عملی که بر طبق اماره سابق انجام شده، آیا مجزی از این وظیفه‌ای که اماره لاحق می‌گوید هست یا مجزی نیست؟ کاری به واقع نداریم که بگویید: با اماره بعدی علم پیدا نمی‌کنیم که اماره سابق بر خلاف واقع بوده است. بله درست است که علم پیدا نمی‌کنیم، اما بحث در اجزاء و عدم اجزاء در این فرض هم جریان دارد.

وقتی که محل نزاع خوب روشن شود، از روشن شدن محل نزاع بعضی از بزرگان نتیجه گرفته و گفته‌اند که: نتیجه قهریه‌اش عدم اجزاء است، برای اینکه وقتی اماره سابق را انجام دادید، اماره لاحق می‌گوید: وظیفه شما حتی در زمان اماره سابق عمل بر طبق من بوده است.

این نکته را خوب دقت کنید که اماره لاحق نمی‌گوید که: تا به حال وظایف این بوده و از این به بعد وظایف این است، بلکه این اماره‌ای که الآن پیدا کردیم، یک مدلول سابق دارد که از اول این اماره و حکم و نظر بوده است، پس می‌توانیم نزاع کنیم که آیا عملی که بر طبق اماره سابق آوردیم، مجزی از وظیفه‌ای که اماره لاحق می‌گوید هست یا مجزی نیست؟

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ